

■ **حضرت امیر المؤمنین علی؛**
احسان و نیکی در عدل است.

■ **اذان ظهر:** ۱۳:۰۶ ■ **غروب آفتاب:** ۲۰:۲۳
■ **اذان مغرب:** ۲۰:۴۵ ■ **نیمه شب شرعی:** ۰۰:۱۲
■ **اذان صبح:** ۴:۰۲ ■ **طلوع آفتاب:** ۵:۴۹

■ **صاحب امتیاز: مؤسسه همشهری**
■ **مدیر مسئول: عبدال.. گنجی**
■ **سرپرید: دانیال معمار**

■ **دفتر مرکزی:** تهران، خیابان ولیعصر (عج)، کوچه شهید سید کمال فریضی، شماره ۱۶
■ **کدپستی:** ۹۵۹۵۶-۱۶۶۶۰ ■ **تهران:** صندوق پستی ۱۹۳۹۵۵۴۴
■ **تلفن:** ۲۳۰۳۲۰۰، ۲۳۰۳۲۰۱، ۲۳۰۴۶۰۶۰

گربینویچ

انگلستان و آروز کاری



منچسستر: در انگلستان بیش از ۳ هزار و ۳۰۰ کارگر در ۷۰ شرکت، از رستوران‌های بیرون‌بر محلی گرفته تا شرکت‌های بازاریابی و مالی، هفته کاری چهارروزه بدون کسر دستمزد را به‌صورت آزمایشی آغاز کردند. این طرح آزمایشی شش ماهه - که با مشارکت فور دی و یک گلوبال و اتاق فکر اوتونومی (Autonomy)، فور دی و یک کمپین پژوهشگران دانشگاه کمبریج، دانشگاه آکسفورد و کالج بوستون سازماندهی شد- بزرگ‌ترین طرح آزمایشی ا در نوع خود در جهان است. به گزارش ایندپندنت، پژوهشگران طرح آزمایشی قبلی کاهش چشمگیر ساعات کاری در ایسلند را «کاملاً موفقیت‌آمیز» ارزیابی کردند. از آن موقع شاهد بوده‌ایم که برخی اتحادیه‌های کارگری محلی پیوسته درباره کاهش ساعت کاری گفت‌وگو می‌کنند. این مطالعه نشان داد که کاهش زمان صرف‌شده در محل کار اغلب باعث می‌شود بهره‌وری کارگران افزایش یابد و کارگران به‌طور قابل توجهی شادتر و سالم‌ترند.

صاعقه ۱۷انفر را کشت



بهار: مقامات ایالت‌های شرق هند از کشته شدن ۱۷ نفر بر اثر برخورد صاعقه و رعد و برق خبر دادند. مقامات هندی ضمن همدردی با خانواده‌های داغدار، مبلغ ۴۰۰هزار روپیه معادل بیش از ۵هزار دلار برای اعضای خانواده هر یک از قربانیان در نظر گرفتند. نیتیش کومار از مقامات ایالت بهار در توییته با اعلام این خبر گفت: «۶ نفر در باگالپور، ۳ نفر در ویشالی، ۲ نفر در گگار، یک نفر در کاتپهار، یک نفر در سهارسا، یک نفر در مادپورا، ۲ نفر در بانکا و یک نفر در مانگر بر اثر رعد و برق و صاعقه جان باختند. از صمیم قلب به خانواده‌های آسیب دیده تسلیت می‌گویم.»

پرو؛ر کورددار کرونا



سن خوزه: شهردار شهر کوهستانی دورافتاده‌ای در پرو توضیح داد که چطور پناهندگان فراری از کرونا، جامعه‌اش را از پا درآوردند. مارلون بریتو کاماچو، شهردار سن خوزه دولوردس، شهر کوچک ۲۰ هزار نفری نزدیک مرز اکوادور، می‌گوید که برخلاف میزان پایین مرگ‌ومیر - فقط ۱۲ نفر- این شهر همچنان ضربه شدیدی از این ویروس خورده است. وضعیت دیگر شهرهای کوچک چندان خوب نبود. یکی از امدادگران که برای خیریه «پرکتیکال اکشن» کار می‌کند گفت که در سن پدرو دو کاستا، شهر کوچک ۳ هزار متری بالای سطح دریا در رشته کوه‌های آند، از هر خانواده کسی قربانی این ویروس شده است. پرو بیشترین میزان مرگ‌ومیر ناشی از کووید را به ازای سرانه جمعیت در جهان دارد. این کشور در میان جمعیت صرفاً ۲۳ میلیونی آن، ۳ میلیون و ۶۰۰ هزار مورد بیماری و بیش از ۲۱۳ هزار مرگ‌ومیر داشته است. همچنین تخمین زده می‌شود که یکی از بدترین آمارهای مربوط به کودکانی را داشته باشد که در اثر این ویروس یتیم شده‌اند یا مراقبان خود را از دست داده‌اند. این وقایع در حالی بازتاب جهانی یافته که در بسیاری از کشورها کرونا عملاً ریشه کن شده است.

■ **شنبه ۳۱** خرداد ۱۴۰۱ ■ **سال سی‌ام** ■ **شماره ۵۲۵۲**

تولید: دانش‌نیان، اشتغال آفرین

همشهری

■ **همشهری:** www.hamshahrionline.ir

■ **سایت روزنامه:** newspaper.hamshahrionline.ir

■ **چاپ:** همشهری

■ **تلفن:** ۰۲۰-۷۵۰۰۰۰

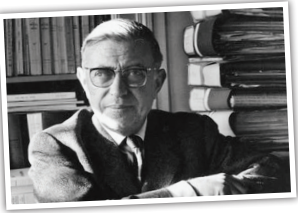
صفحه آخر

آن سفر کرده که صد قافله دل همه را پوست هر کجاست خدا یا به سلامت دارش حافظ

■ **توزیع و اشتراک:**
■ **موسسه نشر گستر امروزین**
■ **تلفن:** ۶۱۳۲۰۰۰

تقویم / زادروز

فرانسوی عجیب



وقتی جایی حضور داشت، آن قدر دور و برش جمع می‌شدند که گمان می‌کردی یک بازیگر، فوتبالیست یا حتی پاپ آنجاست. اما او هیچ‌کدام از اینها نبود. هیچ چیز دیگر هم نبود. او خودش بود. هم فیلسوف بود، هم نمایشنامه‌نویس. هم آدمی سیاسی بود، هم یک ادیبات‌چی قهار. عاشق نوشتن بود و این را از نوجوانی دنبال کرده بود. فکر می‌کرد فقط از طریق نوشتن است که می‌تواند راه خودش را پیدا کند. او آنقدر از همین راه شهرت و اعتبار به هم‌زد که حالا کمتر کسی است که لااقل یک‌بار نامش را شنیده باشد.

است که لااقل یک‌بار نامش را شنیده باشد. بر حسب اگزیستنیالیست تا آخر عمر روش بود. قد و قامتی کوتاه داشت و از همان سال‌های اول عینکی ته‌استکانی به چشم می‌زد. کله‌شق نبود. پپس از دستش نمی‌افتاد و اصلاً خوش تیپ نبود. زان پل سارتر از ۱۹۰۵ به دنیا آمد؛ از پدری که افسر نیروی دریایی بود و مادری که دختر عموی دکتر آلبرت شوابینر معروف، برنده جایزه صلح نوبل بود. ۱۵ ماهه بود که پدرش مرد. مادر و پدر بزرگش او را بزرگ کردند که اولی، کاتولیک بارش می‌آورد و دومی سرش را به رضایت و ادبیات کلاسیک گرم می‌کرد.

اما او گریم به سؤال اول مان؛ حقیقت امر این است که یک فرد موفق، چه ایرانی و چه غیر ایرانی، هم می‌تواند از راه نادرست و هم از راه درست به این موفقیت رسیده باشد. راه درستش هم انجام و پذیرش کارهایی است که تخصص‌اش را ندارد و استفاده از رانت‌ها و چاپلوسی و شبیه آن. راه‌های درستش هم که می‌شود زحمت کشیدن و مطالعه و کار زیاد کردن و برنامه‌ریزی و خلاقیت و نوآوری و تخصص داشتن و شبیه آن. پس این گزاره که «هر فرد موفق ایرانی غالباً از راه نادرست به این موفقیت رسیده» همان قدر نادرست است که روزگاری عده‌ای می‌گفتند هر کسی اگر ثروتی به‌دست آورده، حتماً حق و حقوقی از دیگران را ضایع کرده؛ درحالی‌که این گزاره هم نادرست می‌تواند باشد یا نادرست، مثل هزاران گزاره ریز و درشت دیگر در زندگی.

خب، این حرف‌ها را گفتیم که به کجا برسیم یا مثلاً به کجا رسیده باشیم؟ اولش که چند تا مقدمه لازم داریم. مقدمه اول اینکه همه ما از مشکلات فراوان موجود در ایران خبر داریم. اینکه کسی خواهد بیاید و برای‌مان از این حرف‌های تکراری بزند، جز اعصاب‌خردی نتیجه دیگری ندارد؛ چون خودمان اساساً وسط این سختی‌ها هستیم و داریم آنها را لمس می‌کنیم. مقدمه دوم اینکه حتی گروهی هستند که در میان انبوه سختی‌ها، باز هم با تلاش و زحمت چندبرابری و بعضی‌ها هم از مسیرهای نادرست، چاپلوسی و... به این موفقیت‌ها می‌رسند که طبیعی است حرف ما درباره این جماعت نیست. حرف ما درباره جماعتی است که حتی با وجود همه سختی‌هایی که داریم، باز هم جلو می‌روند و به جایی می‌رسند.

مقدمه سوم هم آن است که در جامعه‌ای مانند ایران، که توسط تهدیدهای امنیتی و اقتصادی خارجی و تهدیدات آسیب‌های اجتماعی و اقتصادی داخلی محاصره شده، باید این دست آدم‌ها را بیشتر تکریم کنیم. طبیعی است

وقتی شما به منطقی‌ای می‌روید که پزشکی وجود ندارد، اگر چند پزشک وارد منطقه شوند آنها را خیلی تکریم و تعظیم خواهید کرد، جز این است؟ ماجرای این افراد موفق خاصه در حوزه کار آفرینی و اقتصاد و البته هنر و دانشگاه و... هم چنین است. و اصلاً چرا باید جز این باشد؟ مقدمه چهارم

اینکه حتی افراد موفق از این دست هم انسان‌های کاملی نیستند و یکی مثل من و شما هستند. مگر من و شما کامل

هستیم و همه حرف‌ها و کارهای‌مان راست و به‌سامان است؟ این افراد هم خاکستری هستند و ممکن است که اشکالاتی از این داشته باشند.

اخیراً رویکردی در ایران، یا بهتر است بگویم نسبت به ایران و پیرامون موضوعی به نام ایران باب شده که در آن، افراد موفق به‌شدت موردحمله قرار می‌گیرند؛ غالباً هم با این رویکردها که باید ببینیم به کجا وصل هستند و با کدام آفازده بستند تا از کدام رانت سود بردند و... طبیعی است

هر فردی که دارد سوءاستفاده می‌کند یک مجرم حقوقی یا یک معطل اخلاقی است و باید طرد شود، پس تکلیف ما دنبال طرد افراد موفق هستیم که از راه نادرست به جایی رسیده‌اند، بهترین راهش تکریم و تعظیم افراد موفق است که از راه درست و مشروع به چنین جایگاهی رسیده‌اند؛ جز این است؟ اما آن رویکردی که درباره‌اش صحبت کردیم و مشخصاً خارج کشور هم هدایت می‌شود، می‌خواهد به ما القا کند که ببین! این‌جا نه امکان موفقیت هست، نه امکان کار و نه امکان تأثیرگذاری و...! واقعاً اگر امکان چنین چیزهایی نیست، پس این همه تولید و صنعت و دانشگاه و پژوهشگاه و... دارند چه کار می‌کنند؟ البته که بوروکراسی درست دارد تولید را نابود می‌کند. البته که موانع زیادی وجود دارند و... ولی چه‌زبان! اینها را که ما می‌دانیم، راحل چیست؟ کسی با ذکر هزاربار مشکل به جایی نمی‌رسد بلکه با ذکر چندبار و تمرکز چندباره راحل به جایی می‌رسد.

از مهم‌ترین کارهایی که داریم، طرد چنین فرهنگی است؛ که ریشه در خارج ما هم دارد. اتفاقاً یک ایرانی اگر از مسیری درست موفق شده باشد، باید الگوسازی و تکریم هم بشود، اگر هم از راه نادرست به جایی رسیده و مشخص است که چنین اتفاقی افتاده، طرد شود اما اینکه تعمداً، هر موفقیت یک ایرانی در داخل کشور به‌صورت فکری یا جمعی را می‌خواهند صادره و تکریم کنند، این را باید نوعی ناجوانمردی در حق امید جمعی این ملت دانست. واقعاً جز این است؟

خلیق‌ترین‌ها و لطیف‌ترین و ظریف‌ترین‌ها نیز بود.

اگرچه هر گماندیش بود اما جان شسپیرین رانعمت می‌دانست و تا ثانی و دمی که در توش و توانش بود، برای مردمش مضایقه نکرد. نه فقط مردم ایران که انبای بشر. اگرچه شسوق به وطن، در وجودش زمانه می‌کشید اما جهان وطن بود که او جهان را دیده بود و رنج‌ها چشیده بود. زندگی بی‌دردس و بی‌دغدغه در نیگه‌دنیا را رها کرد تا بتواند کاری کند. با آنکه هم جنگاوری جگروار بود، هم مبارزی مبرز، هم فیزیک‌دانی فرزانه و فرهیخته و هم سیاست‌مداری دانا و توانا، اما دنیا و علل و اسبابش را به کناری نهاده بود. همین‌ها و بسیاری بیش از

یعنی مصطفی چمران که امروز چهل‌وپنجمین سال شهادتش است و دهم مهر اسما، اگر دو، پیرمردی بود گام نهاده به ورطه وادی نودسالگی، سپیدموی و سفیدروی، نشان می‌دهد که او به‌واقع اعجوبه دوران ما بود.

✽ چمران شخصیتی است پارسا از یاران زرتشت که در شبت سیزدهم اوستا هم از او نام برده شده است.



چمران* دوران

نگاه
روزنامه‌نگار

«خدایا تو مرا عشق کردی که در قلب عشاق بسوزم، تو مرا اشک کردی که در چشم یتیمان جوشم، تو مرا آه کردی که از سینه‌بیتویان و دردمنان به آسمان صعود کنم، تو مرا فریاد کردی که کلمه حق را هر چه رساتر برابر جباران اعلام نمایم.»

چندسطر از مناجات‌های مصطفی چمران

«مصطفی چمران» اعجوبه‌ای بود برای خودش، از اعجاب‌انگیزترین شخصیت‌های سده اخیر ایران. از آنها که از نادر ادوار و اعصارزند و کم می‌شود معالیر و مصادیق‌شان را دیگر سراغ گرفت.

او در همه چیز تمام و کمال بود، در زندگی فردی و اجتماعی. در هر کاری وارد شد، در درجه‌عالیش بود، چه وقتی در دانشکده‌فی دانشگاه تهران درس می‌خواند، شاگرد اول شد، چه وقتی دوره‌های چریکی و پارتنی‌اری را در مسرر آموخت، بهترین شاگرد دوره‌اش شناخته شد. همه عمر، هر جا قدم زد؛ اگر رزم‌جلمه بر تن کرد و زینه به‌دست گرفت، یا اگر در آزمایشگاه و دانشگاه، در عالم فیزیک غرقه شد، یا اگر بر آریکه وزارت و وکالت فرود آمد، یا اگر چریک بود و چریک‌تربیت کرد، یا اگر درس خواند و درس داد، یا اگر در نرساehl و تسامح میان آیدان و فرقی ورود کرده از گنر سربولک تهران تا تگزاس و برکلی، از قاهره تا تصور، از پایه تا دهلاویه، به‌راس‌مثل که به‌قول شیخ ابوسعید ابوالخیر «راست‌باز و پاک‌باز و امیر» بود. او از خود گذشته بود و از خود گذشته. اصلاً از زندگی گذشته بود.

علم و عملش جز برای خدا نبود. چیزی دیگر در ناصیه این دنیا می‌دیدید که ما نمی‌دیدیم. نه آنکه گوشه‌نشینی و عزت‌گزینی اختیار کرده و سر در جیب مراقبت فرو برده باشد که از فضا لحظه‌ای قرار نداشت. وقتی آرام می‌گرفت که دلی را شاد کند یا باری را از روی زمین بردارد و با طلسمی را ریشه‌کن کند. وقتی درس و بیورس را رها کرد و انجمن اسلامی دانشجویان آمریکا را پایه گذاشت، مگر

اول آخر

همین دیروز یک دوچرخه‌خریده‌ای، عادت داری روی همه وسایلت اسم بگذاری، پدرت از بچگی برایت شاهنامه خوانده و به همین مناسبت اسم یاد در کتاب «رخش» از مسیر دوچرخه‌ای که تازه به موازات پیاده‌رو کشیده‌اند به سمت جنوب خیابان سراز پر شوی. رخس هنوز دور نگرفته که ناگهان در حریم مسیر دوچرخه، به یک «شیر» آب آورده‌رو می‌شوی که سر از آسفالت بیرون آورده و اگر یک فرمان چپ نمی‌گرفتی حسابات با کرام الکتبین بود. سر دومین کوچه آقا «کیکاسوس» شوفر قدیمی محل ناگهان از پشت درخت جلویت سبزی می‌شود و رخس مثل اسب رستم و خودت مثل رستمی ۵۴ کیلویی نقش بر زمین می‌شوی. با خود می‌گویی رخس، شیر و حالا کیکاسوس. برای اینکه سرنوشتی مانند رستم پیدا کنی در همان خان دوم عطای دوچرخه‌سواری را به لقایش بخشیده پیش خود می‌گویی تا کار به ارزن‌گد دیو، دیوسپید و جادوگر نکشیده پیاده‌گر کنم بهتر است. برای امرار معاش به‌عنوان هنرمند نقاش با سازمان زیباسازی شهرداری هم همکاری می‌کنی. برای انتقاد از حفظ نشدن حریم و مسیر دوچرخه‌سواری در خیابان‌های شهر، هفت‌خان رستم را با الهام از این داستان مثل نقل‌ها و پرده‌خوان‌ها روی دیوار نقل می‌کنی.

عکس: همشهری / امان‌عادل

فرهنگ و زندگی

باز یافت و نیافتنی‌ها

سال‌ها پیش همراه

با چند نفر دیگر در

کارگاه آموزشی باز یافت زباله شرکت داشتم. کارگاه در یکی از شهرهای شمالی کشور در حاشیه سرسبز منطقه‌ای جنگلی برپا بود. با توجه به وضعیت اقلیمی گذشته و حال آنجا و پیش‌بینی آینده‌اش در واقع از نظر تاریخی مادر نیمه‌راه جان‌کنندگان جنگل طبیعی بودیم؛ مسیری که ابتدای آن در گذشته‌ای سرسبز و متراکم قرار داشت و انتهای آن در آینده‌ای خشک و بیابانی، هر چه بود در آن کارگاه داشتیم آموزش می‌دیدیم که چگونه وقتی درختی را قطع و تبدیل به کاغذ و سپس زباله کردیم، آن را تفکیک کنیم. سپس به‌طور پهداشتنی به مخازن باز یافت انتقال دهیم و پس از آن خیلی دقیق و منظم با صرف کلی وقت و انرژی آن‌را به چرخه مصرف بازگردانیم؛ البته این‌بار به‌معنای کاغذ نامرغوب باز یافتی. خوب به‌خاطر دارم در تمامی وقت که مسا در کارگاه در حال آموزش بودیم، صدای آره برقی در حال ور رفتن با صعب‌های شنوایی ما بود. آره برقی بی‌وقفه کار می‌کرد و در فواصل معین صدای خفنه سقوط یک درخت و بر خوردن آن با مسایط خیس جنگل رو به نابودی شنیده می‌شد. سال‌ها از برگزاری کارگاه آموزش باز یافت زباله می‌گذرد. از حال و وضع منطقه‌ای که کارگاه در آن برپا بود بی‌خبرم. گاهی در کابوس‌هایم آنجا ای بار و درخت می‌بینم. اما در

ناجوانمردی در حق امید جمعی یک ملت



عیسی محمدی

روزنامه‌نگار

اجازه بدهید بحث را از یک سؤال شروع کنیم؛ آیا هر فرد موفقی در ایران، موفقیت خود را از راه نادرستی به‌دست آورده؟ البته این سؤال را می‌توان به این شکل نیز پرسید: آیا هر فرد موفقی در ایران، موفقیت خودش را از راه درستی به‌دست آورده؟ شاید حتی شکل پرسیدن این سؤال هم مهم باشد؛ او که منفی‌تر است سؤال منفی‌تر را ترجیح بدهد و او که مثبت‌تر است اولویت‌اش با سؤال مثبت‌تر باشد. اما بحث اصلی ما این‌جاست که آیا هر موفقیتی در ایران، می‌تواند

اساساً نادرست و از مسیری نادرست باشد؟

اگر خاطرتان مانده باشد زمانی که اندیشه‌های چپ و مارکسیستی در ایران اوج گرفته بود، مدام تا فرد پولدار و ثروتمند و موفق می‌را دیدند، او را منتهم می‌کردند که از راه نادرستی به این موقعیت‌ها رسیده است. برای اینکه صورت اسلامی هم به‌ماجرأ بدهند احادیث و روایت‌هایی را به‌صورت گزینشی پیدا می‌کردند و با تفسیرهای خاص ارائه می‌دادند تا نظرشان تأمین شود. حالا اما این اتفاق ظاهر در حوزه موفق‌ها نیز افتاده؛ اینکه یک فرد موفق ایرانی در هر حوزه‌ای، معمولاً به‌شدت مورد سؤال و حمله قرار می‌گیرد. اما آیا این حمله درست است؟

اینکه «یک فرد موفق ممکن است از راه نادرستی به موفقیت رسیده باشد» یک گزاره خشنی محسوب می‌شود. در منطق، اشاره می‌شود گزاره‌ای که هیچ استدلال و سندی برایش ارائه نشود، خشنی است؛ یعنی قابلیت این را دارد که هم در دست و هم تأیید. چنین گزاره‌های خنثایی، البته برای بحث اصلاً مناسب نیستند، ولی برای حاشیه‌سازی حتماً مناسب خواهند بود.

اما او گریم به سؤال اول مان؛ حقیقت امر این است که یک فرد موفق، چه ایرانی و چه غیر ایرانی، هم می‌تواند از راه نادرست و هم از راه درست به این موفقیت رسیده باشد. راه درستش هم انجام و پذیرش کارهایی است که تخصص‌اش را ندارد و استفاده از رانت‌ها و چاپلوسی و شبیه آن. راه‌های درستش هم که می‌شود زحمت کشیدن و مطالعه و کار زیاد کردن و برنامه‌ریزی و خلاقیت و نوآوری و تخصص داشتن و شبیه آن. پس این گزاره که «هر فرد موفق ایرانی غالباً از راه نادرست به این موفقیت رسیده» همان قدر نادرست است که روزگاری عده‌ای می‌گفتند هر کسی اگر ثروتی به‌دست آورده، حتماً حق و حقوقی از دیگران را ضایع کرده؛ درحالی‌که این گزاره هم نادرست می‌تواند باشد یا نادرست، مثل هزاران گزاره ریز و درشت دیگر در زندگی.

خب، این حرف‌ها را گفتیم که به کجا برسیم یا مثلاً به کجا رسیده باشیم؟ اولش که چند تا مقدمه لازم داریم. مقدمه اول اینکه همه ما از مشکلات فراوان موجود در ایران خبر داریم. اینکه کسی خواهد بیاید و برای‌مان از این حرف‌های تکراری بزند، جز اعصاب‌خردی نتیجه دیگری ندارد؛ چون خودمان اساساً وسط این سختی‌ها هستیم و داریم آنها را لمس می‌کنیم. مقدمه دوم اینکه حتی گروهی هستند که در میان انبوه سختی‌ها، باز هم با تلاش و زحمت چندبرابری و بعضی‌ها هم از مسیرهای نادرست، چاپلوسی و... به این موفقیت‌ها می‌رسند که طبیعی است حرف ما درباره این جماعت نیست. حرف ما درباره جماعتی است که حتی با وجود همه سختی‌هایی که داریم، باز هم جلو می‌روند و به جایی می‌رسند.

مقدمه سوم هم آن است که در جامعه‌ای مانند ایران، که توسط تهدیدهای امنیتی و اقتصادی خارجی و تهدیدات آسیب‌های اجتماعی و اقتصادی داخلی محاصره شده، باید این دست آدم‌ها را بیشتر تکریم کنیم. طبیعی است

وقتی شما به منطقی‌ای می‌روید که پزشکی وجود ندارد، اگر چند پزشک وارد منطقه شوند آنها را خیلی تکریم و تعظیم خواهید کرد، جز این است؟ ماجرای این افراد موفق خاصه در حوزه کار آفرینی و اقتصاد و البته هنر و دانشگاه و... هم چنین است. و اصلاً چرا باید جز این باشد؟ مقدمه چهارم اینکه حتی افراد موفق از این دست هم انسان‌های کاملی نیستند و یکی مثل من و شما هستند. مگر من و شما کامل هستیم و همه حرف‌ها و کارهای‌مان راست و به‌سامان است؟ این افراد هم خاکستری هستند و ممکن است که اشکالاتی از این داشته باشند.

اخیراً رویکردی در ایران، یا بهتر است بگویم نسبت به ایران و پیرامون موضوعی به نام ایران باب شده که در آن، افراد موفق به‌شدت موردحمله قرار می‌گیرند؛ غالباً هم با این رویکردها که باید ببینیم به کجا وصل هستند و با کدام آفازده بستند تا از کدام رانت سود بردند و... طبیعی است هر فردی که دارد سوءاستفاده می‌کند یک مجرم حقوقی یا یک معطل اخلاقی است و باید طرد شود، پس تکلیف ما دنبال طرد افراد موفق هستیم که از راه نادرست به جایی رسیده‌اند، بهترین راهش تکریم و تعظیم افراد موفق است که از راه درست و مشروع به چنین جایگاهی رسیده‌اند؛ جز این است؟ اما آن رویکردی که درباره‌اش صحبت کردیم و مشخصاً خارج کشور هم هدایت می‌شود، می‌خواهد به ما القا کند که ببین! این‌جا نه امکان موفقیت هست، نه امکان کار و نه امکان تأثیرگذاری و...! واقعاً اگر امکان چنین چیزهایی نیست، پس این همه تولید و صنعت و دانشگاه و پژوهشگاه و... دارند چه کار می‌کنند؟ البته که بوروکراسی درست دارد تولید را نابود می‌کند. البته که موانع زیادی وجود دارند و... ولی چه‌زبان! اینها را که ما می‌دانیم، راحل چیست؟ کسی با ذکر هزاربار مشکل به جایی نمی‌رسد بلکه با ذکر چندبار و تمرکز چندباره راحل به جایی می‌رسد.

از مهم‌ترین کارهایی که داریم، طرد چنین فرهنگی است؛ که ریشه در خارج ما هم دارد. اتفاقاً یک ایرانی اگر از مسیری درست موفق شده باشد، باید الگوسازی و تکریم هم بشود، اگر هم از راه نادرست به جایی رسیده و مشخص است که چنین اتفاقی افتاده، طرد شود اما اینکه تعمداً، هر موفقیت یک ایرانی در داخل کشور به‌صورت فکری یا جمعی را می‌خواهند صادره و تکریم کنند، این را باید نوعی ناجوانمردی در حق امید جمعی این ملت دانست. واقعاً جز این است؟

■ **سه‌شنبه**

باشگاه نویسندگان